

روستاها و گمنام

محله‌ها و روستاهای گمنام و قدیمی بسطام در قرون دوم و سوم (مقارن با زمان بایزید بسطامی)

• سیده‌ادی میرآقایی

■ با استناد بر «کتاب النور»
■ نویسنده: ابوالفضل محمدبن سهلگی

بسطام یکی از شهرهای استان سمنان با گستردگی حدود ۱۲ کیلومتر مربع در مسیر بزرگ راه آسفالتی شاهرود - آزادشهر در ۳۶ درجه و ۲۹ دقیقه عرض شمالی و ۵۵ درجه‌ی طول خاوری نسبت به نیمروز گرینویچ قرار دارد. درباره‌ی پیشینه‌ی تاریخی شهر باید گفت با توجه به تپه‌ی باستانی سنگ چخماق بسطام و آثاری که پروفیسور ماسودای ژاپنی در سال ۱۹۷۵م به دست آورده، یک نمونه آزمایش کربن ۱۴، قدمت آن را ۵۳۰۰ قبل از میلاد مسیح تعیین کرد. مخصوصاً ماکت سفالی یک خانه که بسیاری از ساکنین منطقه و حتی از نقاط دورافتاده سالی یک بار برای طواف آن گرد می‌آمدند و در حال حاضر ماکت سفالی مزبور در موزه‌ی ملی ایران است. نویسنده گزارش ماسودا را ترجمه کرده و در کتاب «بسطام نامه» آورده است. مینورسکی درباره‌ی وجه تسمیه‌ی این شهر نوشته است بسطام از واژه‌ی قدیم فارسی «ویستاخما» اشتقاق یافته ولی در کتاب پهلوی شهرهای ایران چاپ «مارکوارت در سال ۱۹۳۱» به آن اشاره نشده است. برخی از مورخین معتقدند که شهر بسطام از بناهای بسطام دایی خسرو پرویز است.

دینوری مؤلف اخبار الطوال در شرح پادشاهی خسرو پرویز نوشته است خسرو پرویز پس از گریختن بهرام، دایی خود بندویه را به سرپرستی دیوان‌ها و خزانه‌ی اموال گماشت و فرمان او را در همه‌ی امور کشور جاری کرد و دایی دیگر خود، بسطام را به فرمانروایی خراسان، کومش، طبرستان، گرگان گماشت. نظر دیگر این که بسطام معرب است و در کتاب‌های لغت عربی اصل آن را «اوستام» نوشته‌اند که همان گسته‌م است. گسته‌م پسر نوذر که در اوستا «ویست اورو» نام دارد. از وی دو بار در اوستا یاد شده است. این نام در پهلوی «ویستخم» یا «ویسته‌م» و در ادبیات فارسی گسته‌م شده است.

طبق نوشته‌ی بلاذری، سلمه‌ی ضبی از طرف عمر مأمور فتح قومس شد که مردم قومس پیشنهاد صلح دادند و با سلمه پیمان نوشتند و پانصد هزار دینار به‌عنوان جریمه تقدیم داشتند. زمین‌لرزه‌ای در ۱۸ شعبان ۲۴۲ هـ.ق اغلب آبادی‌های بسطام را خراب کرد. اصطخری در سال ۳۴۰ و ابن حوقل در سال ۳۴۱ از باغ‌های پر از میوه بسطام تعریف کرده‌اند. ابودلف که در سال ۳۴۱ از بسطام گذشته است، بسطام را

این گونه توصیف کرده است: «بسطام سیب بسیار خوبی دارد که آن را به عراق صادر می‌کنند. در تپه‌ای واقع در نهر بسطام کاخ بزرگی با دیوارهای بلند و ساختمان‌ها و غرفه‌های زیاد برپاست. می‌گویند آن را شاپور ذوالاکتاف بنا کرده.

قبل از این که به معرفی محله‌های بسطام بپردازیم مختصری از شرح حال سهلگی را می‌آوریم.

ابوالفضل محمدبن علی سهلگی از مشایخ بزرگ تصوف در سال ۳۷۹ هـ.ق در بسطام به دنیا آمد نسبت سهلگی ظاهراً از نام نیای او «سهل» گرفته شده است یعنی از نام جدّ اعلاّی او، نام و نسب کامل سهلگی این است: ابوالفضل محمدبن علی بن احمدبن حسین به سهل. عبدالغافر فارسی (متوفی ۵۲۹) از سهلگی با عناوین «یگانه‌ی روزگار» و «پیشوای اهل تصوف» یاد کرده است و منزلت علمی او را ستوده و نوشته است: سهلگی از محمدبن ابراهیم بن منصور و محمدبن عبدالله رازی و بهرام مروزی و اباسهل استرآبادی و محمدبن احمد و داستانی و ابابکر حیری و اباسعد صیرفی و دیگران حدیث شنید و سپس به نیشابور آمد و در این شهر به روایت حدیث پرداخت و از نیشابور رفت او تألیفات زیادی دارد.

ابوسعّد سمعانی (متوفی ۵۶۲) در الانساب از سهلگی با همان عناوین مذکور نام برده و از قول ابن ماکولا نوشته است. [من] در بسطام، شیخ ابوالفضل محمدبن علی بن احمد حسین سهلگی بسطامی را ملاقات کردم او نادره‌ی دوران خود بود و در انواع علوم مهارت و استادی داشت و تصانیف زیادی از او باقی مانده است. وی سفر کرد و از دانشمندان زیادی حدیث شنید.

عبدالکریم بن شریح محمد روایانی قاضی آمل طبرستان در بسطام از سهلگی حدیث شنید. سهلگی در بین استادان خود بیشتر از ابوعبدالله داستانی یاد کرده و او را شیخ المشایخ نامیده است و در کتاب النورروایات متعدد بایزید بسطامی را از زبان وی نقل کرده است و در ضمن حکایتی مقام ابوعبدالله داستانی را ستوده است:

سهلگی به وقایع زندگی خود در کتاب‌النور، اشاره نکرده است. تنها از دیدار خویش با ابوسعید ابوالخیر (متوفی ۴۴۰) بر سر خاک بایزید یاد کرده است آنجا که می‌گوید: بوسعید به هنگامی که بر سر گور بایزید با

وجهت خاص خود حاضر بود به خاک بایزید اشاره کرد و گفت: «این پیر گفته است که خدای تعالی گام‌های اولیا را نثار زمین قرار داده است، این حسودان چه می‌گویند؟» مقصودش این بود که چون است که به بدین راضی نمی‌شوند. این دیدار باید قبل از سال ۴۲۵ که سال درگذشت ابوالحسن خرقانی است اتفاق افتاده باشد و سفر بوسعید به بسطام قبل از این تاریخ بوده است.

ابوعمر رزجاهی یکی دیگر از دانشمندان بسطام است که سهلگی در همان شهر از محضرش فیض برده و در کتاب‌النور روایات بایزید را از زبان او نقل کرده وی نوشته است: و فقیه ما ابو عمرو محمدبن عبدالله رزجاهی بسطامی رحمه‌الله، گفت از ابوعبدالله رزجاهی شنیدم که گفت از محمدبن یوسف - که شاگرد ابو علی حسین بن عیسی بسطامی بود - شنیدم که گفت سیزده سال با بایزید صحبت داشتم.

سهلگی در بسطام جایگاه و منزلت والایی داشت سبکی و ابن اثیر و دیگران داستانی را از شیخ ابواسحاق شیرازی نقل کرده‌اند که وقتی خلیفه المقتدی در سال ۴۷۵ هـ.ق ابواسحاق را به نمایندگی به نزد سلطان ملک‌شاه سلجوقی و نظام الملک فرستاد هنگامی که ابواسحاق به بسطام رسید با سهلگی ملاقات کرد و هر دو به یکدیگر احترام گذاشتند بهتر است داستان را از زبان ابن اثیر نقل کنیم: در ذی الحجه‌ی سال ۴۷۵ هـ.ق خلیفه المقتدی بامرالله شیخ ابواسحاق شیرازی را به سفارت به حضرت سلطان ملک‌شاه و نظام الملک فرستاد و وی حامل نامه‌ای بود متضمن شکایت از عمید ابی فتح بن ابی لیث، عمید عراق و خواسته شده بود که از کار نظارت بربلاد نهی شود شیخ به هر شهری از شهرهای ایران که می‌رسید همه‌ی مردم از او استقبال می‌کردند.

در این سفر شیخ ابواسحاق چون به بسطام رسید سهلگی شیخ صوفیه که بزرگ شیخی از مشایخ بود به پیشوازش بیرون شد همین که شیخ ابواسحاق شنید شیخ از راه فرا می‌رسد با پای پیاده رو به او رفت و سهلگی چون او را بدید خویش از چارپایی که بر آن سوار بود به زیر افکند و دست شیخ ابواسحاق را بوسید و ابواسحاق پاهای شیخ را بوسید و او را به جای خود نشاند و ابواسحاق پیش روی او نشست و هر کدام نسبت به دیگری احترام فراوان به جای آوردند و شیخ سهلگی دانه‌های چند گندم به ابواسحاق داد و خاطر نشان ساخت که آن دانه‌ها تعلق به

سهلگی در بسطام جایگاه و منزلت والایی داشت سبکی و ابن اثیر و دیگران نقل کرده‌اند که خلیفه المقتدی در سال ۴۷۵ هـ.ق ابواسحاق را به نمایندگی به نزد سلطان ملک‌شاه سلجوقی و نظام الملک فرستاد هنگامی که ابواسحاق به بسطام رسید با سهلگی ملاقات کرد و هر دو به یکدیگر احترام گذاشتند

روستاها گمنام

زندگی نامه نویسان تصریح کرده‌اند که سهلگی تألیفاتی در زمینه‌ی معارف صوفیه داشته است. ولی به جز دو کتاب، از بقیه نام و نشانی نیافتیم

روستاهای گمنام

کافی نواده‌ی ابوالفضل محمدبن علی بن احمدبن حسین پسر سهلگی بسطامی است او از نیای مادری خود حدیث شنید و به ابوسعید اجازه‌ی نقل حدیث داد و حدود سال ۵۳۰ ه.ق درگذشت. ابوسعید سمعانی سال درگذشت سهلگی را جمادی الاخر ۴۷۶ و عبدالغافر فارسی سال ۴۷۷ نوشته‌اند.

آثار سهلگی

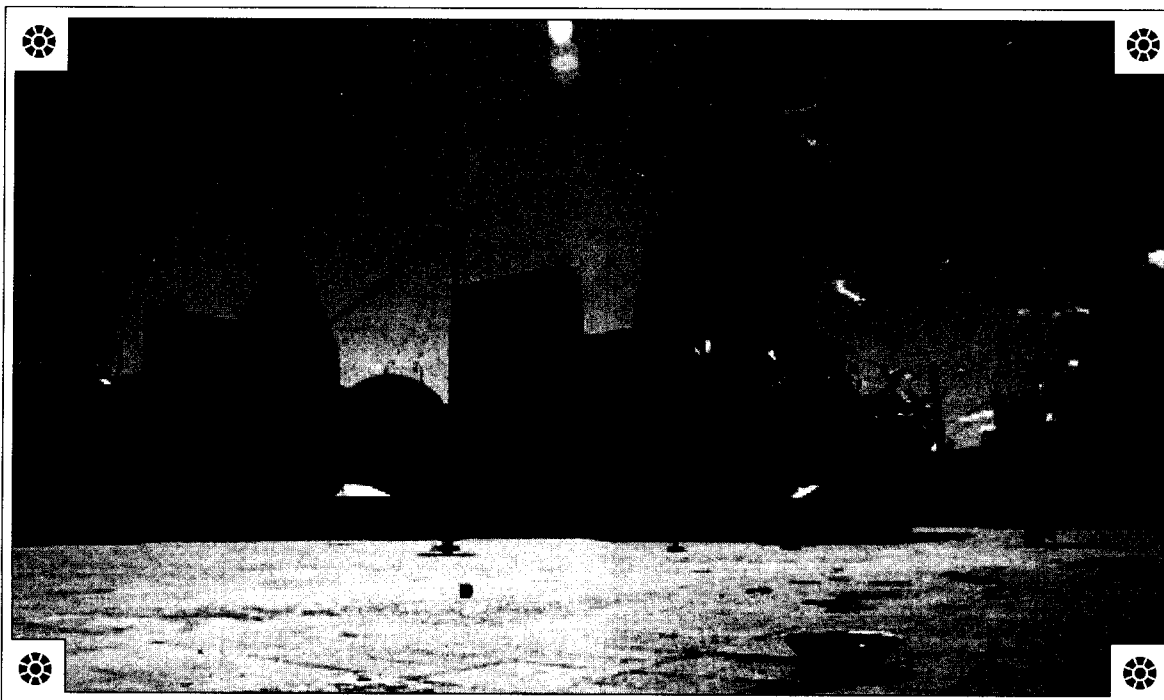
زندگی نامه نویسان تصریح کرده‌اند که وی تألیفاتی در زمینه‌ی معارف صوفیه داشته است. ولی ما به جز دو کتاب زیر از بقیه نام و نشانی نیافتیم.

۱- کتاب النور من الکلمات ابی طیفور

سهلگی این کتاب را در حدود سال‌های ۴۵۰-۴۳۰ یعنی در حدود ۵۰۶-۵۰۷ سالگی تألیف کرد. مؤلف روایات زیادی مربوط به بایزید را که از بزرگان شنیده است در کتاب آورده است. احتمال زیادی دارد که بایزید سخنان را به فارسی گفته باشد و

زمان بایزید بسطامی دارد و ابواسحاق از آن هدیه بس شادمان گشت. برخی از افراد خاندان سهلگی پس از او در ناحیه‌ی بسطام می‌زیسته‌اند و بعضی از ایشان با خاندان بایزید از طریق مُصاهرت، خویشاوندی داشته‌اند، سُبکی به یکی از نوادگان سهلگی به نام محمدبن محمدبن محمدبن ابی بکر سهلگی اشاره کرده و نوشته است: حدس می‌زنم در حدود سال ۴۰۵ در بسطام به دنیا آمد فقیه و ادیب و خطیب بسطام بود که فقه را نزد سیدعلی ابی قاسم علی ابن ابی یعلی دبوسی خواند و از رزق الله تمیمی و نظام الملک و دیگران حدیث شنید و در ربیع الاول سال ۵۳۶ در بسطام فوت کرد.

ابن خرقانی مؤلف دستورالجمهور، به یکی از نوادگان سهلگی که خطیب شهر بسطام بوده اشاره کرده است که شاید همین محمدبن محمد ابی بکر سهلگی باشد یاقوت حموی شرح حال یکی از نوادگان سهلگی را به صورت موجز نوشته است: «از پسینیان احمدبن حسن بن محمد شعیری ابوالمظفر بن ابوالعباس بسطامی معروف به



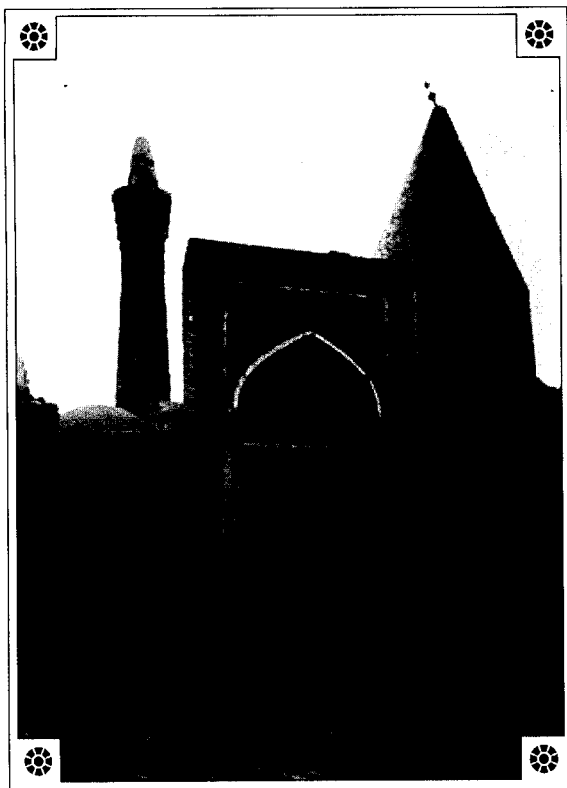
**در متن «کتاب النور» عنوانی برای مطالب نیامده
همین طور محله‌های بسطام در یکجا جمع نشده
بلکه نویسنده با مطالعه‌ی مکرر کتاب مزبور از خلال
مطالب این محله‌ها را استخراج کرده است**

قابل ذکر است که در متن «کتاب النور» عنوانی برای مطالب نیامده همین طور محله‌های بسطام در یکجا جمع نشده بلکه نویسنده با مطالعه‌ی مکرر کتاب مزبور از خلال مطالب این محله‌ها را استخراج کرده است:

الف - محله‌ی موبدان

یکی از محله‌های بسطام قبل از قرن دوم هجری بوده است وجه تسمیه‌ی این محله به علت سکونت نیاکان بایزید در محله‌ی مزبور است بایزید در این محل چشم به جهان گشود سهلگی نوشته «از بعضی خویشاوندان بایزید شنیدم که گفت از پیشینیان خویش شنیدم که گفتند مادرش او را در محله‌ای به نام محله‌ی موبدان بزاد و موبدان نیاکان او بودند»

می‌دانیم که موبدان کسانی بودند که نسب خود را به مغان می‌رساندند



دیگران به عربی ترجمه کرده باشند و آنچه در متن عربی النور نقل شده، احتمالاً ترجمه‌ی گفتار بایزید است باید دقت داشت گونه‌ی فارسی بایزید، زبان ناحیه‌ی قومس (بسطام) بوده که ویژگی‌های نحوی و واژگانی خود را داشته است.

استاد دکتر شفیعی کدکنی درباره‌ی ساختار کتاب النور نوشته‌اند: سنت مؤلفان کتب تصوف تا حدود قرن پنجم، همواره، بر این بوده است که در نقل وقایع و نیز روایات اقوال مشایخ، همان اسلوبی را رعایت کنند که علمای حدیث در نقل فرمایشات رسول(ع) بنابرین در نقل هر حکایت یا عبارت، زنجیره‌ی کسانی که آن عبارت را تا عصر مؤلف رسانیده‌اند محفوظ است و در کتاب النور در بخش اعظم حکایات و روایات، زنجیره‌ی ناقلان آنها حفظ شده است.

استاد عبدالرحمان بدوی (۱۹۱۷-۲۰۰۴) دانشمند ممتاز جهان عرب کتاب النور را در سال ۱۹۴۹ م به پیشنهاد لویی ماسینیون چاپ کرد و نام آن را شطحیات الصوفیه نامید. استاد دکتر شفیعی کدکنی، نسخه‌ای از کتاب النور را که قدیم‌ترین نسخه‌ی شناخته شده است با تصحیح مجدد و ترجمه با نام «دفتر روشنائی» در سال ۱۳۸۴ ه.ش چاپ کرد.

نسخه‌ی مذکور در کتابخانه‌ی ظاهریه دمشق نگهداری می‌شد و اینک به کتابخانه‌ی الاسد همان شهر انتقال یافته است و کاتب آن فردی ایرانی به نام قطب الدین بن شمس الدین بن حاجی جمال الدین بوسه، در آخر ماه جمادی الآخر سال ۸۸۷ ه.ق در لاهیجان با خط نسخ کتابت کرده است. این کتاب از آن جهت که قدیم‌ترین سندی است که درباره‌ی بایزید نوشته شده حائز اهمیت است و می‌توان نام برخی از مشاهیر بزرگ بسطام و محله‌های قدیم شهر را استخراج کرد

۲- فضایل ابی الحسن الاشعری

کتاب دیگری از سهلگی بوده که دانشمندان این کتاب را نزد یکدیگر می‌خواندند و روایت می‌کردند. رافعی قزوینی (متوفی ۶۲۳) در کتاب التدوین، در شرح حال مسعود بن عبدالواحد بن خسرو قهرمانی قزوینی، نوشته است که ابن مسعود «کتاب فضایل الشیخ ابی الحسن الاشعری» تألیف سهلگی را بر علی بن حیدر رزبری در سال ۵۶۴ سماع کرده است و علی بن حیدر از فقیه حجازی و او از خلیل بن عبدالجبار و او از شیخ سهلگی این کتاب را روایت می‌کرده است.

روستاهای گمنام

در حال حاضر در مجموعه‌ی تاریخی بسطام، مسجدی به نام مسجد دوم بایزید وجود دارد که در فصول سرد سال نماز جماعت (مردانه) برگزار می‌شود زیر این مسجد بقایای مسجد درونی عصر بایزید مشاهده می‌شود

اولیا و بلای اصفیا اودید، در هراس افتی آنچه می‌گویند و پذیرفته است، اندکی است از بسیار.

ج- محله‌ی بویزیدان

این محله، همان محله‌ی وافدان است که در زمان سهلگی تغییر نام پیدا کرده و به بویزیدان معروف شده است. به احتمال زیاد سکونت خانواده بایزید و شهرت او در این مکان علت تغییر نام آن است. در خانه‌ی بایزید خانه‌ای بود که به آن «بیت العضا» می‌گفتند و سهلگی نوشته است که احمدبن خضرویه با هزار تن از شاگردانش از بلخ به زیارت بایزید آمد و همراهان احمد عصاهای خویش را در آن خانه نهادند.

در محله‌ی وافدان دو مسجد بود یکی مسجد معروف ابی الحسان و دیگری مسجد کوچکی که در کنار آن بود و بایزید به همین مسجد کوچک می‌رفت بهتر است اصل مطلب را از سهلگی نقل کنیم: «در آن محله [وافدان] مسجد کوچکی بود که بایزید بدان رفت و آمد می‌کرد و به مسجد ابی الحسان که در جوار او بود نمی‌رفت. گویند، و خدای دانایتر است که از این روی بود که چون می‌خواست بدان مسجد [ابی الحسان] درآید راهش بربت ازینانی بود که در پیرامون آن مسجد می‌نشستند و به احترام او برای می‌خاستند و این کار بر او سنگین می‌آمد. یک شب از خاطرش چنان گذشت که ای کاش آن مسجد که در آن نماز می‌گزارد فراخ‌تر از این بود و خدای در دل وافد چنان افکند که انبار کاهی که در جوار مسجد داشت ضمیمه‌ی آن مسجد کند. چون صبح شد بایزید را از این قصه آگاه کرد و گویند شبانه او را آگاه کرد و شکیبایی نداشت که صبح شود و در صبح او را خبر کند مسجد را گسترش داد و همان است که مسجد درونی است»

در حال حاضر در مجموعه‌ی تاریخی بسطام مسجدی به نام مسجد دوم بایزید وجود دارد که در فصول سرد سال نماز جماعت (مردانه) برگزار می‌شود زیر این مسجد بقایای مسجد درونی عصر بایزید مشاهده می‌شود باستان شناسانی که در این مجموعه کاوش کرده‌اند این نکته را تأیید می‌کنند:

بنای کنونی مسجد اول بایزید به شکل یک مربع مستطیل بوده و حاوی کهن‌ترین آثاری است که تا به حال در مجموعه کشف شده است. مسجد در عمقی تقریباً یک متر پایین‌تر از فرش فعلی مسجد قرار دارد

و بدین گونه نژاد خود را به منوچهر پادشاه افسانه‌ای می‌شانیدند در عهد ساسانیان طبقه‌ی موبدان نه تنها تمام امور راجع به حوزه‌ی شریعت و تطهیر و قربانی و ثبت ولادت و ازدواج و حتی قضا را در اختیار داشت بلکه در همه‌ی امور دیگر نیز مداخله‌ای و نفوذی تمام کسب کرده بود. اما محله‌ی موبدان در کدام قسمت بسطام امروزی قرار داشته؟ متأسفانه اطلاعی به دست نیامد سهلگی درباره‌ی حرمت این مکان داستانی را نوشته که شنیدنی است «در آن سرای - که بایزید در خانه‌ی از آن زاده شده بود - مردی از خویشاوندان او بود که او را معلم زیرگران می‌گفتند. از وی حکایت کردند که اعرابی‌ای در آن خانه به‌روی فرود آمد و اوبدان اعرابی گفت: چنان است که گویی چیزی حرام نوشیده‌ای به این خانه داخل مشو که این خانه‌ی نیکان است و جایگاه گزیدگان. چیزی خواهی دید که تاب آن نداری. از قضای الهی وی یک شب مست بدان خانه درآمد و در آن خفت، چون بامداد شد خویش را برهنه‌یافت و آنچه به تن داشت و همه‌ی کالاهای خانه سوخته بود. چون صبح شد معلم را آواز داد که ازاری از برای او بیاورد تا بیوشد. آنگاه بدانچه شنیده بود اقرار آورد دو توبه کرد و از آن خانه به خانه‌ی دیگر نقل مکان کرد از بیم عذاب و عقابی که دیده بود و آن آیات و کرامات.

و در جای دیگری تأکید کرده است «از بعضی خویشاوندان او چنین شنیدم که آن خانه که بایزید در آن زاده شد، به احترام و رعایت احتشام او کسی از خویشاوندان وی در آن سکونت نمی‌کرد تنها به هنگام نماز در آن آمد و رفت می‌شد و در آن نماز می‌گزارند»

ب- محله یوافدان

از محتوای نوشته‌ی سهلگی چنین فهمیده می‌شود که عربی به نام وافد در قسمتی از بسطام ساکن می‌شود و آن محله به نام او وافدان نامیده می‌شود. معلوم نیست این عرب در چه سالی وارد بسطام شد و این محله از چه زمانی به وافدان معروف بوده است. خانواده‌ی بایزید قبل از تولد او در این مکان زندگی می‌کردند و سپس به محله‌ی دیگر بسطام می‌روند که با ورود آن‌ها به آن محله نام آن به موبدان تغییر می‌کند. بعداً خانواده‌ی بایزید دوباره به محله‌ی وافدان برمی‌گردند سهلگی درباره‌ی علت برگشت آن‌ها نوشته است از شیخ ابوعبدالله [داستانی] شنیدم که می‌گفت بایزید را از آن محله نفی بلد کردند و به محله‌ی وافدان آمد و نباید که تو از شنیدن حکایت آن و آنچه از محنت

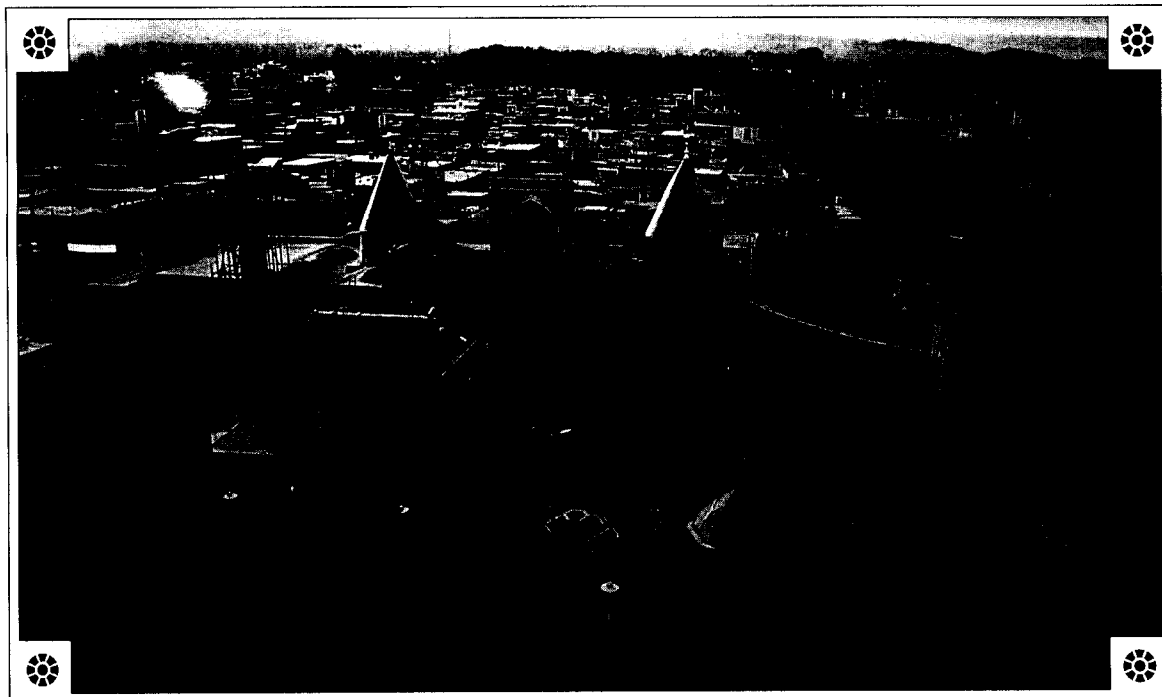
شد. اینک صومعه بایزید در سمت غربی آرامگاه بایزید در فاصله‌ی چهارمتری واقع شده، صومعه مذکور شامل دو اتاق کوچک متصل به هم است اتاق اول به ابعاد ۲۱ و اتاق دوم ۲۲ است بین دو اتاق درگاهی به ارتفاع ۲۵/۱ متر و پهنای ۹۰ سانتی متر وجود دارد. راه ورود به اتاق سوم از راه‌پله‌ی کوچکی است که در انتهای ایوان غربی وجود دارد به همین دلیل تا سال ۱۳۵۲ ه.ش کسی از وجود آن اطلاع نداشت.

ابوعبدالله محمدبن احمد مقدسی که از سوی مادرش ایرانی و اهل بیارجمند است و در سال ۳۷۵ ه.ق کتابی را موسوم به احسن التقاسیم تألیف کرده درباره‌ی بسطام و مسجد جامع این گونه نوشته است جمعیت اندک، باغ‌های بسیار، میوه‌ی نیکو دارد و ستایش دلگشا و [مسجد] جامعش زیبا است و همچون دژی در میان بازارها است. در بیرون شهر بسطام گور بایزید هست. از نوشته‌ی مقدسی می‌توان این گونه استنباط کرد که مسجد جامع بسطام در زمان وی در محله‌ی دیگری از بسطام واقع شده زیرا نوشته است «جامعش زیبا است و همچون دژی در میان بازارها است و گور بایزید در بیرون شهر است. در حالی که مسجد جامع فعلی بسطام در جنوب مجموعه‌ی تاریخی بسطام است و حدود دویست متر فاصله دارد و در این مسجد کتیبه‌ای هست که اسم بانی و مؤسس آن به شرح زیر در آن نوشته است:

مرهذاالعماره الشریفه الذی هومتولیا لهذاالبقعه المنیفه باذن الواقفین
مدالله ظلهم وتقبل منهم الفقیرالی الله الغنی ابویزیدمحمدالبایزیدی
غفرالله والوالدیه والمومنین والمومنات فی شهورسنه‌ی سته و سبعمائه
(۷۰۶)

و در قسمتی از دیوارهای خشتی که بر روی قسمت شرقی آن بخش کوچکی از یک نقاشی دیواری نیز هویدا است.

بر اساس کاوش‌ها و پژوهش‌های انجام گرفته در محل و آثار محرابی که در سمت مشرق زیر کف مسجد فعلی وجود دارد مسجد نخستین بایزید فضایی کوچک و دارای محراب بوده که بایزید در آن نماز می‌گزارده است کوچک بودن این مسجد که مساحت آن کمتر از بیست متر مربع بوده از یک طرف و افزایش نمازگزاران از طرف دیگر باعث می‌شود فضای جنبی مسجد را خریداری و به مسجد اولیه الحاق نمایند. در همان زمان محرابی نیز در ضلع جنوبی این فضای دوم احداث می‌شود مجموع این دو فضای مجاور مسجد اول بایزید را تشکیل می‌دهد در حال حاضر این مسجد در کنار آثار باستانی مجموعه‌ی تاریخی شهر بسطام است که در مرکز شهر واقع است. این نشان می‌دهد که هسته‌ی اصلی و مرکز شهر حداقل از قرن دوم - تا آن جا که در منابع آمده و نویسنده استخراج کرده است - همین جا بوده است. سه‌لگی نوشته است در کنار مسجد درونی، مسجد بیرونی است که موسی بن ابی موسی مشهور به عمی در سال سیصد بنا نهاد و نیز آن را که بدان پیوسته است. و اوست که بانی آن مسجد است و آن مسجد فراخ‌تر است اما مسجد درونی دوست داشتنی‌تر است. اگر چه بنیان آن مسجد بر تقوا نهاده شده است، اما کار و بار بایزید نیرومندتر است باز به تصریح سه‌لگی می‌توان فهمید که بایزید در همین محله صومعه‌ی خود را می‌سازد سه‌لگی نوشته است به هنگام آمد و شد بدان محله [بویزیدان] بود که آن صومعه را که به نام او منسوب است بنیاد نهاد و پیش از این گاه در آن سکونت می‌کرد و سپس باشنده‌ی آنجا



د- باب نوحان

وجه تسمیه این مکان مشخص نیست با توضیحاتی که سهلگی داده است این مکان شاید در مشرق بسطام یعنی همان دروازه شهر که امروز میدان بزرگ شهر واقع شده است. به دو دلیل احتمال دارد که دروازه‌ی شهر بسطام باشد:

۱- از این جا به روستاهای دیگر می‌رفتند و همه‌ی روستاهای قدیمی مانند خرقان، مغز (مزج)، خی (خیج)، بدشت (بدشت)، استاذج، اییان و... که در منابع تاریخی آمده در شمال یا شرق و جنوب بسطام قرار داشته ۲- از برج و بارویی که از دوره‌ی قاجار باقی مانده است ۳- با استناد به منابع تاریخی، روستایی در غرب بسطام وجود نداشته. سهلگی نوشته است «ابوموسی - فرزند برادرش آدم - که خادم بایزید بود برای بایزید اوقات نماز را پاس می‌داشت تا آن‌جا که به دروازه‌ی نوحان می‌رفت و باب نوحان جایی است فراخ که در آن‌جا روئیت صبح را هیچ مانعی نیست و چون گشایش صبح را می‌دید او را از رسیدن صبح آگاه می‌کرد و بایزید از صومعه‌ی خویش به مسجد می‌رفت. این‌جا ممکن است مدفن سعید راعی یکی از یاران بایزید باشد زیرا سهلگی نوشته گور وی [ابوسعید راعی] بر دروازه‌ی شهر بسطام است.

ه: محله‌ی کدغان

سهلگی ضمن داستانی درباره‌ی شفیق بلخی (متوفی ۱۹۴) - از مشایخ و صوفیان بنام خراسان - از این محل نام برده است. از فحوای نوشته سهلگی می‌توان دریافت که این محل قبل از حیات سهلگی به کدغان معروف بوده و در زمان او نام دیگری داشته است زیرا وی نوشته «در محله‌ای که آن را کدغان می‌گفتند» و از مسجدی نام می‌برد که در زمان کودکی بایزید مسجد جامع شهر بوده است. این مسجد غیر از مسجد جامع فعلی بسطام است زیرا سهلگی نوشته «آن مسجد در آن روزگار [کودکی بایزید] مسجد جامع بود. اما این که این محله در کدام قسمت بسطام قرار داشته مشخص نیست.

سهلگی نوشته است:

از ابو عبدالله داستانی شنیدم که می‌گفت از مشایخ خویش شنیدم که می‌گفتند در راه مکه شفیق بلخی را بر بسطام گذر افتاد و در محله‌ای که آن را کدغان می‌گفتند در مسجدی از مساجد، مجلس می‌گفت. آن مسجد در آن روزگار مسجد جامع بود و کودکان بر در آن مسجد سرگرم

سهلگی از مسجدی در محله‌ی کدغان نام می‌برد که در زمان کودکی بایزید مسجد جامع شهر بوده است. این مسجد غیر از مسجد جامع فعلی بسطام است زیرا سهلگی نوشته «آن مسجد در آن روزگار [کودکی بایزید] مسجد جامع بود

بازی بودند و بایزید در میان آنان بود و بر در مسجد می‌آمد و سخن شفیق می‌شنید و می‌رفت و می‌خندید. پس نظر شفیق بر او افتاد از سر فراست گفت: «این کودک مردی از مردان خواهد شد» و آن چنان شد که شفیق گفته بود.

سهلگی در جایی دیگر از کتاب خود به داستان رفتن بایزید به مسجد جامع اشاره می‌کند ولی متأسفانه محل مسجد را ذکر نمی‌کند وی نوشته است از یکی از نیک‌مردان شنیدم که گفت از یکی از مشایخ شنیدم که می‌گفت بایزید روز آدینه برای نماز قصد مسجد جامع کرد. بارانی آمده بود و گلی در راه بود. پایش لغزید و انگشت بر دیواری نهاد. پس بدین سبب از افتادن خویش جلوگیری کرد. پس درنگ کرد. و بر اندیشید و در دل گفت یافتن خداوند این دیوار و جستجوی رضای او از این کار بهتر است از رفتن به مسجد چرا که آن کار فوت نخواهد شد و وقت هنوز باقی است پس رفت و... از صاحب آن خانه که مجوس بود حلالیت طلبید و او و همه‌ی خانه به سبب برخورد بایزید مسلمان شدند.

روستاهای گمنام بسطام

الف: قریه‌ی اییان

سهلگی در خلال شرح حال یکی از یاران وزیران بایزید به نام ابواسحاق هروی معروف به ابراهیم استنبه از این روستا نام برده است. بایزید بسطامی از روستای اییان که در یک فرسنگی بسطام بوده به استقبال او می‌رفت و هنگام برگشت او را از بسطام تا اییان مشایعت می‌کرده است اکنون از این روستا آثاری بر جای نمانده است.

ب- قریه‌ی استاذج

نویسنده‌ی «کتاب النور» در شرح حال سعید راعی از این روستا نام برده است که سعید راعی به زنی عاشق شده بود که خانواده‌ی آن زن در قریه‌ی استاذج زندگی می‌کردند اعتمادالسلطنه وزیر انطباعات ناصرالدین شاه در کتاب مطلع الشمس از این روستا نام برده و نوشته است یک فرسخ به ابرسیج مانده در دامنه‌ی کوه قریه‌ی نکارمن است که تقریباً ده خانوار سکنه دارد قدری از نکارمن گذشته دهنه‌ی استازج یا استاذج است که به طرف مغرب امتداد دارد تقریباً سه سنگ آب از آن جاری است که به سمت بسطام می‌رود امروز مردم به این مکان نهراستا می‌گویند.

روستاهای گمنام

روستای رزجاه در دل خود دانشمندی را به نام
ابوعمر و محمد رزجاهی پرورش داده که اکثر منابع
فضل و دانش وی را ستوده‌اند و با القاب: فقیه، ادیب و
فاضل از او یاد کرده‌اند

روستاها گمنام

ج - قریه‌ی داستان

یکی دیگر از روستاهای قدیم بسطام است که متأسفانه از آن اثری باقی نمانده است. سهلگی به طور مستقیم از این روستا نام نبرده ولی از یکی از مشایخ خود به نام شیخ عبدالله داستانی نام می‌برد که اهل این روستا و معاصر با ابوالحسن خرقانی بوده و هجویری در کشف المحجوب جایگاه او را میان خرقانی و ابوسعید ابوالخیر قرار داده است و از او به عنوان «پادشاه وقت و زمان خود» یاد کرده است. ظاهراً مزار داستانی در بسطام بوده است. خلاصه‌ای از شرح حال وی این است: ابوعبدالله محمد بن علی معروف به ابوعبدالله داستانی از مشایخ برجسته‌ی تصوف بسطام در سال ۳۵۸ هـ ق در روستای داستان دیده به جهان گشود. وی در خرقان و بسطام اقامت داشت و نسبت ارادت وی به سه واسطه به شیخ عمی بسطامی برادرزاده‌ی سلطان العارفين بایزید بسطامی می‌رسد.

ابوعبدالله از نزدیکان ابوالحسن خرقانی به شمار می‌رفت و در سفر و حضر با وی بود. زمانی این دو در شهر امل اقامت داشتند و از مجلس درس ابوالعباس قصاب املی بهره می‌بردند. یک روز برای حل مسئله‌ی ازلی بودن غم یا شادی که با یکدیگر بحث داشتند، به نزد ابوالعباس قصاب رفتند.

شرح این مقالات و طرح پرسش در «اسرارالتوحید» بدین صورت آمده است: «شیخ ما {ابوسعید ابوالخیر} گفت قدس الله روحه العزیز که در آن وقت که ما به امل بودیم، یک روز پیش شیخ بوالعباس نشسته بودیم دو کس درآمدند و پیش وی بنشستند و گفتند یا شیخ ما را با یکدیگر سخنی می‌رفته است یکی می‌گوید اندوه ازل و ابد تمام‌تر و دیگری می‌گوید شادی ازل و ابد تمام‌تر.

اکنون شیخ چه گوید؟ شیخ بوالعباس دست به روی فرود آورد و گفت: الحمدلله که منزل گاه پسر قصاب نه اندوه است و نه شادی. لیس عند ربکم صباح و لا مساء. اندوه و شادی صفت توست و هر چه صفت توست محدث است و محدث را به قدیم راه نیست. پس گفت: پسر قصاب بنده‌ی خدا است در امر و نهی و رهی مصطفی است در متابعت سنت، اگر کسی دعوی راه جوان‌مردان می‌کند گواهی این است و

این که گفتیم آلت پیر زنان است و لکن مصاف گاه جوان‌مردان است. چون هر دو بیرون شدند گفتیم: که این هر دو کی بودند؟ گفت: یکی ابوالحسن خرقانی بود و دیگری ابوعبدالله داستانی.»

خلیفه‌ی المقتدی لقب شیخ المشایخ را به ابوعبدالله داستانی اعطا کرد.

د - قریه‌ی کوهیان

سهلگی در شرح حال محمود کهیانی به این روستا اشاره کرده، کوهیان قریه‌ای در چند فرسنگی بسطام بوده که امروز از آن اثری به جای نمانده است و تا آن جایی که نویسنده در کتب تاریخی جستجو کرد اطلاعی به دست نیاورد. وی نوشته است «شیخ ابوعبدالله [داستانی] می‌گوید از پیشینیان شنیدیم که می‌گفتند [محمود] در سلامت دل به جایگاهی بود که به نیکی دعا نمی‌دانست، یعنی آن گونه که بر لفظ او می‌رفت در درستی و صحت گفتار. اهل قریه و ناحیه‌ی او به باران نیاز داشتند که ببارد. او را گفتند از خدای درخواه تا ما را سیراب کند. محمود گفت چه گونه بگوییم؟ گفتند به فارسی بگو: «وارنمان کو» و این به زبان ایشان است، یعنی ما نیازمند بارانیم. محمود آن چه را بدو گفتند یاد کرد. در زمان باران گرفت. بنگر چه اسلامی و چه دینی و معرفتی و یقینی که با اشاره‌ی باران ببارد؟ ایزد تعالی به خاطر آن چه او از اوامر و نواهی حق تعالی رعایت کرده بود آثار آن را آشکار کرد و آن را به ثمر رسانید.

ه - رزجاه

سهلگی در کتاب خودش مستقیم و صریح از این روستا نام نبرده است ولی به نام دو دانشمند این روستا اشاره کرده و حکایاتی را از زبان آن‌ها از بایزید نقل کرده است (ص ۱۴۵ بند ۷۶ و ص ۳۰۷ بند ۵۰۳) این روستا نیز مشخص نیست در کدام سوی بسطام بوده است نویسنده شرح حال دو دانشمند معروف آن روستا را نوشته است. خلاصه‌ای در پی می‌آید سمعانی در الانساب تلفظ این روستا را رَزْجَاه و ذهبی در المشتبه رزجاه نوشته است. این روستا در دل خود دانشمندی را به نام ابو عمر و محمد رزجاهی پرورش داده که نام کامل او محمد بن عبدالله بن احمد بن محمد بن احمد بن حسین بن موسی بن ابو عمر و رزجاهی است. اکثر منابع فضل و دانش وی را ستوده‌اند و با القاب: فقیه، ادیب و فاضل از

او یاد کرده‌اند.

از جمله: عبدالغافر فارسی (۵۲۹-۴۵۱) نویسنده‌ی تاریخ نیشابور در معرفی وی نوشته است: محمد بن عبدالله الادیب، الثقة الشافعی الفاضل، المحدث، المکثر

و سمعانی (۵۶۲-۵۰۶) نوشته است: ابو عمرو محمد بن عبدالله الادیب، بسطامی، کان من اهل الفضل و الادب و سبکی در طبقات الشافیه نوشته: کان فقیهاً، ادیباً، محدثاً وی در سال ۳۴۱ در رزجاه چشم به جهان گشود. نزد پدرش عبدالله و علمای بسطام مقدمات علوم را فرا گرفت. سپس در سال ۴۰۵ به نیشابور رفت و رحل اقامت افکند. فقه را از علمای نیشابور از جمله: ابی سهل صلحوی (متوفی ۴۰۲) آموخت. او مدتی نیز از عمر خویش را در جرجان سپری کرد. وی در دو شهر مذکور از پدرش و بزرگانی چون ابابکر احمد بن ابراهیم اسماعیلی و اباحمد بن عدی و با احمد حاکم حفاظ و اباحمد غطریفی و اباحمد بن مغیره حدیث شنید و روایت کرد.

رزجاهی در شهر نیشابور مجلس سماع حدیث داشت و شاگردان زیادی برای آموختن ادبیات و حدیث در مجلس درس او شرکت می‌کردند.

رزجاهی در اواخر عمر از نیشابور به بسطام برگشت و در سال ۴۲۶ بدرود حیات گفت.

و - قریه‌ی نکارمنو

سهلگی نام این روستا را در ضمن حکایتی از داود زاهد آورده است و نوشته است نکارمنو قریه و مزرعگی است نزدیک بسطام بر دامن کوه. مردی از آن جا ظاهر شد و خواهان ریاست شد که به زودی کشته شد. امروز این روستا با اسم نکارمن باقی است و در شمال بسطام واقع شده است.

ز - قریه‌ی نمره

سهلگی صریحاً به این روستا اشاره نکرده است ولی در یکی از بندهای کتاب خودش به دو نفر از مریدان بایزید با عنوان بندگان صالح خدا و صاحب کرامت و فراست نام برده است وی نوشته یکی از ایشان [راویان و مریدان بایزید] عبدالله پونابادی و دیگری سهلوالنمره بود. اینان از بندگان صالح خدای تعالی بودند و صاحب کرامت و فراست. دو دوست بودند و برادران در راه خدای تعالی. نزد آن صدر بزرگ و بدرخاطر یعنی بایزید آمد و شد داشتند هرگاه یکی از ایشان از قریه‌ی خویش بیرون می‌آمد دوست خود را آواز می‌داد به بانگ بلند و او می‌شنید و می‌آمد و آنان را موعدی بود که تخلف در آن راه نداشت و میان دو قریه فرسنگ‌ها راه بود. این عبدالله پونابادی همان کسی است که به تصریح سهلگی بر پیکر بایزید نمازگزارد استاد دکتر شفیعی کدکنی در کتاب «نوشته بر دریا» که شرح حال ابوالحسن خرقانی است با استفاده از نسخه‌ی خطی «دستورالجمهور» حکایتی را از سهلوالنمره آورده است «سهلوالنمره که یکی از مریدان بایزید بوده است و از اهالی ده نمره با همسر خویش از کرامات بایزید سخن می‌گفت و زن در یک

لحظه در درستی گفتار بایزید شک کرد در حال داسی که بر دیوارخانه بود بر سر زن فرود آمد و سبب هلاک او شد.
اکنون از این روستا اثری بر جای نمانده است.
مشخص نیست استاد از چه منبع و سندی استفاده کرده که در پاورقی نوشته است «نمره روستایی است که به همین نام در نزدیکی بسطام هنوز باقی است»

منابع

- ۱- افشار سیستانی، ایرج؛ پژوهشی در نام شهرهای ایران، انتشارات روزنه، چاپ اول ۱۳۷۸.
- ۲- میرآقایی، سیدهادی؛ بسطام نامه، انتشارات سیمرغ خراسان، مشهد ۱۳۷۸.
- ۳- سفرنامه ابودلف در ایران، تصحیح ولادیمیر مینورسکی، ترجمه‌ی ابوالفضل طباطبایی، انتشارات فرهنگ ایران زمین، تهران ۱۳۴۲.
- ۴- اخبار الطوال، ابوحنیفه دینوری، ترجمه‌ی محمود مهدوی دامغانی، نشر نی چاپ دوم ۱۳۶۸.
- ۵- ستاره‌ای بر کرانه‌ی خاکه سیدهادی میرآقایی، انتشارات رستاخیز اندیشه، مشهد ۱۳۸۵.
- ۶- دفترروشنایی (ترجمه‌ی کتاب النور تالیف سهلگی) دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، انتشارات سخن، تهران ۱۳۸۴.
- ۷- تاریخ نیشابور، ابوعبدالله حاکم نیشابوری، محمد بن حسین خلیفه نیشابوری، تصحیح دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، نشر آگاه، ۱۳۷۵.
- ۸- الانساب، عبدالکریم بن محمدسمعانی، تقدیم و تعلیق عبدالله عمر بارودی، موسسه الکتب الثقافیه، دارلجنان بیروت ج ۲.
- ۹- اسرار التوحید، محمد بن منور، تصحیح دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، انتشارات آگاه، تهران ۱۳۶۶ ج ۱ ص ۲۷۹ و دفتر روشنایی.
- ۱۰- تاریخ الکامل، ابن اثیر، ترجمه‌ی علی هاشمی حائری ج ۱۷.
- ۱۱- طبقات الشافیه الکبری، تاج الدین سبکی، تحقیق عبدالفتاح محمد الحلو، محمود محمد طناخی، طبع مطبعه عیسی الیابی حلبی و شرکا ج ۱۷ ص ۱۷۷ ج ۴.
- ۱۲- مفتاح السعاده، طاش کبری زاده، نشر العربی قاهره ۱۹۹۳ ج ۲.
- ۱۳- معجم البلدان، یاقوت حموی، دارالفکر دارصار لبنان، ترجمه علی نقی منزوی ج ۲.
- ۱۴- تاریخ بعد از اسلام، دکتر عبدالحسین زرین کوب، امیرکبیر ۱۳۶۲.
- ۱۵- بروشورهای دفتر باستان شناسی بسطام
- ۱۶- احسن التقاسیم، مقدسی، ترجمه‌ی دکتر علی نقی منزوی، شرکت مولفان و مترجمان ایران، ۱۳۶۱.
- ۱۷- مطلع الشمس، اعتمادالسلطنه، ویراستاران مصطفی انصاری و محمدمقدم ۲۵۳۵.
- ۱۸- کشف المحجوب، هجویری، تصحیح دکتر محمود عابدی، سروش ۱۳۸۴.
- ۱۹- نزهة القلوب، حمدالله مستوفی، لیسترانج، ارمغان، ۱۳۶۲.
- ۲۰- نوشته بر دریا، دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، سخن ۱۳۸۴.